

نیز ببلبل برکشید بیخ فواشست که امر خارگی
میسخت ز بانست حکایت

طرفی بلاد از بقیه او بدر رفت درویشی
ازین واقعه غمته خاطر همی بود یکی از دوستان
تقریش که در حالت درویشی قریب او بود
از سفری باز آمد و در چنان مرتبه دیدش
گفت منت قزای عز وجل که کلت از خار بر آمد
و خارت از پایند رطل و بخت بلندت رهبری کرد
و اقبال و سعادت یاوری که تا بدین بایم
رسیدی قوله غار این مع الفریق
شکوفه گاه شکفت و گاه خوشیله
درخت وقت بر بلست و وقت بو شد
گفت ای پدر عمر بزم تو میم کن که جای نیست
نیست آنکه که تو دیدی غم نمانی داشتتم و امرد
تشنویش جهانی دارم

طرفی بلاد از

نیز ببلبل برکشید بیخ فواشست که امر خارگی
میسخت ز بانست حکایت
او را از ملک طاعت بر شد و قایل معانی تراشت
و حیبت کرد که با ملا آن تختین کسی که از شمار
در آید باج سر پادشاه بر سر او نهند و تقویین
حاکمیت بدو کنند آنرا قایل کسی که در آمد که آیی
بود هم عمر او نه اندوخته و خرقه و خسته ارکان دولت
و ایمان حضرت و حیت ملک را بجای آوردند و
تسلیم متفاح قلاع و خزاین بدو سپردند
و مملکت را اند بعضی امرای دولت که در آن
از طاعت او بچی نیند و ملوک از هر طرفی بنما
زعت بز غاستند و بمقاومت لشکر اراستند
فی الجمله سپاه و رعیت بهم بر آمدند و برتری

نیز ببلبل برکشید بیخ فواشست که امر خارگی
میسخت ز بانست حکایت
او را از ملک طاعت بر شد و قایل معانی تراشت
و حیبت کرد که با ملا آن تختین کسی که از شمار
در آید باج سر پادشاه بر سر او نهند و تقویین
حاکمیت بدو کنند آنرا قایل کسی که در آمد که آیی
بود هم عمر او نه اندوخته و خرقه و خسته ارکان دولت
و ایمان حضرت و حیت ملک را بجای آوردند و
تسلیم متفاح قلاع و خزاین بدو سپردند
و مملکت را اند بعضی امرای دولت که در آن
از طاعت او بچی نیند و ملوک از هر طرفی بنما
زعت بز غاستند و بمقاومت لشکر اراستند
فی الجمله سپاه و رعیت بهم بر آمدند و برتری

نیز ببلبل برکشید بیخ فواشست که امر خارگی
میسخت ز بانست حکایت